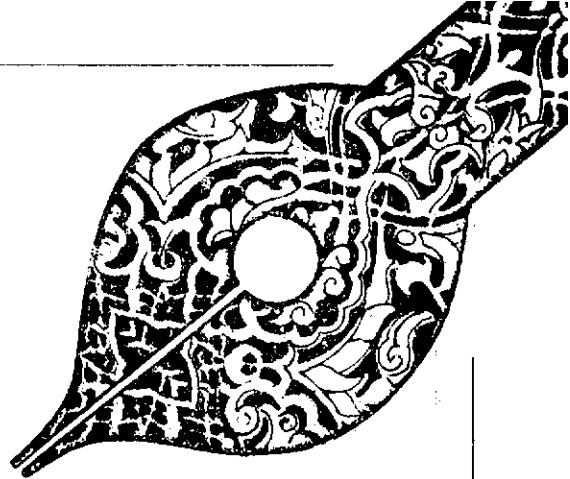


پرتال جامع علوم انسانی

بخش

مسائل نظری

مسئول: سیدصدرالدین طاہری



آغاز يك فصل جديد

بخش مسائل نظری تاریخ پیوسته درصدد بوده است از نظریات اساتید و صاحب نظران درباره تاریخ و مسائل مربوط به آن استفاده کند. در این راستا در نیمه دوم سال ۱۳۶۴ این خواست جامه عمل پوشید و توانستیم جلسات بحثی در زمینه مسائل نظری تاریخ تشکیل دهیم و بویژه از افاضات تنی چند از اساتید محترم دانشگاه در رشته های تاریخ و فلسفه، استفاده کنیم. نخستین دوره و در واقع، اولین تجربه این گوشش علمی و تحقیقی در گروه تاریخ مرکز نشر دانشگاهی و با همکاری مستقیم آقای دکتر رضا شعبانی انجام شد؛ که بدین وسیله از ایشان تشکر می کنیم. در این جلسات پیرامون پاره ای از مسائل مقدماتی، که به طور عمده مربوط به «تعاریف» هستند، صحبت شد و پس از چهار جلسه متوقف گردید. سپس بنیاد اقدام مستقلی در این زمینه معمول داشت که نزدیک یک سال ادامه یافت و حدود چهل ساعت گفتگوی مفید در زمینه مسائل نظری تاریخ را، به عنوان نتیجه، در پی داشت.

این بخش تصمیم دارد به یاری پروردگار محتوای جلسات مزبور را بتدریج آماده کند و در اختیار علاقمندان به این گونه مباحث قرار دهد. با این امید که دیگر صاحب نظران نیز، چنانچه نقطه نظرهایی داشتند و مایل بودند از این طریق در اختیار قرار دهند، منت نهند و هماهنگ با انتشار این گفتگوها هر طور صلاح می دانند ما را در جریان نظریات خود قرار دهند.

آنچه هم اکنون ارائه می شود قسمت اول محتوای دو جلسه بحث است که در مرکز نشر دانشگاهی برگزار شده است. متن نوارها پس از تبدیل به نوشتار و بعد از دوبار ویرایش مجدداً جهت شرکت کنندگان ارسال و بار سوم، با اصلاحاتی که توسط بعضی از ایشان صورت گرفته، برای چاپ آماده شده است.

بحث حضوری پیرامون مسائل نظری تاریخ

مباحث جلسه اول

با شرکت آقایان:

دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر عزت‌الله رادمنش، دکتر رضا شعبانی، دکتر شیخ سید صدرالدین طاهری و عبدالمجید معادیخواه

دکتر شعبانی:

اساس زحمتی که خدمت سروران فراهم شده مبتنی بر تشکیل سازمانی است به نام بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران و هدف بنیاد هم این است که زمینه‌ها و انگیزه‌های پیدایش انقلاب اسلامی را بررسی و تبیین کند. طبیعتاً چنین مهمی برآورنده بسیج نیروهای کارآمد و متعهد بسیار است. برخی بر این سرزند که در خلال چندین هزار سال این انقلاب حقیقتاً بزرگترین حادثه تاریخ زندگی ملت ما است. به تعبیر دیگری گفته‌اند که در بین انقلابهای بزرگ عالم در ردیف بزرگترین‌ها نیز هست. همت والای بزرگان که به تشکیل این بنیاد پربرکت پرداختند، مستحق آن است که پاسخ شایسته‌ای پیدا کند و از جمله، همکاران دانشگاهی ما و استادان معظم که هر کدام مطابق با دید و دریافت و تجربه‌های عینی چندساله انقلاب و زندگی در متن جامعه‌ای که به انقلاب انجامیده است و با تخصص علمی و تجربه کار در تاریخ ازفراسط و کفایت و کیاست خاصی برخوردارند، این فرصت را مغتنم شمارند که بخشهایی از حوادث انقلاب را تبیین کنند. خوشبختانه آن مقدار که بنده در جریان هستم شعب مختلف در بنیاد تاریخ مشغول تحقیق و بررسی و ارزیابی حوادث ۲۵- ساله اخیر هستند و مقدم بر این، کلیه مطالبی که بر این جامعه گذشته است و سیر تحولی که حداقل جامعه ما در یکصدسال اخیر داشته- که منجر به حدوث این اتفاق عظیم شده- مورد توجه بنیاد است.

یکی از بخش‌های بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، اختصاص به مسائل نظری تاریخ دارد. توسط مسئولان این بخش سئوالاتی در زمینه تاریخ و فلسفه تاریخ طرح شده که بنده سعادت دارم پاسخ اساتید محترم را درباره آنها جویاشوم. در مرحله نخست پاره‌ای از تعاریف مطرح می‌شود؛ مثل اینکه بدانیم اصلاً «انقلاب» به چه می‌گوئیم؟ تاریخ یعنی چه؟ فلسفه تاریخ چیست؟ روش کار در تاریخ و فلسفه تاریخ چیست؟ و سئوالاتی دیگر از این قبیل که بتدریج طرح می‌کنیم و پیش می‌رویم. محیط ما هم یک محیط صددرصد علمی است و پیشداوری خاصی در هیچ‌یک از بحث‌ها نداریم که به جواب تعیین شده یا نوع خاصی از جواب برسیم. البته در هر مورد سعی داریم به پاسخی، که حتی المقدور اجماعی باشد، دست پیدا کنیم، ولی بحث ما کاملاً آزاد است. پیرو این نکته که گفتیم (سعی می‌کنیم به پاسخ‌های حتی المقدور متفق علیه برسیم)،

عرض می‌کنم روشن است که اگر ده نفر معلم تاریخ بروند سرکلاس و بخواهند - مثلاً - تاریخ را تعریف بکنند، شاید به ده بیان و یا به ده زبان از تاریخ حرف بزنند و منگی به این است که چه کسی از چه زوایایی به قضایا نگاه بکند و به این تعریفات برسد. در این کوشش علمی به این نکته نیز توجه داریم و نباید سعی کنیم اختلاف نظر را، که تاحدی طبیعی است، به کلی از بین ببریم. پاره‌ای از عناوینی که در ابتدا باید مورد توجه قرار گیرند عبارتند از: تعریف تاریخ، علمیت تاریخ، تعریف فلسفه تاریخ، آغاز تاریخ نگاری، معنی ماقبل تاریخ و دیگر اصطلاحات مقدماتی که دانستن آنها ضرورت دارد. انشاءالله هر یکی از این عناوین هم در یک و یا دو جلسه به بحث گذاشته می‌شود. اگر زودتر توانستیم به معنای جامعی که محصل بحث هست برسیم که خوب و گر نه بحث ادامه پیدا می‌کند. از لحاظ کسانی که علاقمند به برپائی این جلسات هستند، رسیدن به یک جامعیتی در سخن و مستنداتی که پایه بحث را هر چه علمی‌تر عرضه بکنند، بپرفرض که مقدار بیشتری هم طول بکشند، قطعاً موجه است.

تعریف تاریخ

قرار شد اولین بحث ما پیرامون تعریف تاریخ باشد. استادانی که علاقه‌مند به صیبت درباره تعریف تاریخ هستند، بحث را آغاز کنند. آقای دکتر شیخ، سرکار تعریفی برای تاریخ دارید؟

دکتر شیخ:

راجع به تعریف تاریخ، شاید در مورد همه علوم صادق باشد که ما یک تعریف جامعی از هیچ علمی از آغاز تا امروز نتوانیم بیابیم که مورد اتفاق همه اصحاب علم باشد. گذشته از اینکه بنده در حاشیه این بحث هستم و استادانی که تخصص ایشان در این زمینه است، بهتر می‌توانند افاده کنند و ما هم اگر بتوانیم کسب فیض بکنیم و احیاناً، اگر خیلی جزئی خدمتی بریاید، انجام بدهیم. اشاره فرمودند که اگر ما به هر کتابی مراجعه کنیم یک تعریفی برای تاریخ می‌بینیم و واقعاً شاید مشکل بتوان قدر جامعی هم پیدا کرد. از جهت اشکال در تعریف، غالب علوم یک‌همچنین سرنوشتی دارند، فلسفه هم همین‌طور. اگر بخواهیم تعریفی از آغاز تا امروز برایش بیاوریم، واقعاً متعذریم. در مورد تاریخ، از ابتدای تحقیقات تاریخی تعریف‌های متعددی شده است. یعنی از همان پدر تاریخ که هرودوت است، شروع و سپس تحولاتی پیدا می‌شود که تاریخ دارای شعبات مختلف می‌گردد و مجموعاً یک دایرة المعارف را تشکیل می‌دهند و هر شعبه تعریف مخصوص خود را پیدا می‌کند.

با توجه به کثرت و تنوع تعریفات و اینکه عنوان خاص بحث قبلاً برای ما روشن نبود - هر چند به‌طور کلی معلوم بود که زمینه بحث‌ها تاریخی است - و آمادگی به این شکل و شیوه نبود، در این جلسه اجازه بدهید به کلیات اشاره کنیم و اصراری به این نداشته باشیم که تعریف جامعی که در تمام ادوار ثابت

باشد و جامع و مانع باشد بیابیم. باید زمانها را در نظر بگیریم و پیشرفت این علم عظیم - به تعبیر خیلی از مورخین اسلامی - را در نظر بگیریم و تعاریفی را که آورده اند بتدریج بیاوریم تا با توجه به سنخیتی که بین این تعاریف می شود نشان داد، بتدریج به تعریف رضایت بخشی برسیم.

آقای معادیخواه :

من اجازه می خواهم يك حاشیه ای در حاشیه ایشان بزنم. البته بنده بیشتر در این جلسات مستمع هستم و در حقیقت دلم می خواهد که بتوانیم در کاری که می کنیم از تجارب بیشتری استفاده کرده باشیم و برای خود من شخصاً جنبه آموزشی اش بیشتر مطرح است.

مشکلی را که استاد مطرح کردند، در حقیقت فقط مشکل تاریخ و تعریف تاریخ نیست، بلکه مشکل بشری است. چون تعریف القاء معرفت است و اصلاً بشر در معرفت و شناخت خودش گرفتاری دارد، چون نه تاریخ، هیچ پدیده دیگری ولو ساده ترین پدیده ها را هم از دزون وجودشان به آن گونه که هست کمتر می شود به آن دسترسی پیدا کرد. حداقل در جهانی بینی ما یا در شناخت ما از شناخت، مسأله به این صورت است. در حقیقت همان خواص برونی پدیده ها را ما کشف می کنیم و یا نامی می گذاریم و از آن استفاده می کنیم. بنابراین ما توقع مان این نیست که تعریفی که از تاریخ پیدامی کنیم، آنچنان تعریفی باشد که در حقیقت کشف هویت واقعی و اصلی باشد. حداقل در حد و مناسبی که این نامگذاری را سبب شده تعریفی بشود، می شود گفت قانع هستیم.

آقای دکتر شعبانی :

خیلی متشکر هستیم. حالا آقای دکتر اعوانی، شما نظرتان را بفرمائید!

دکتر اعوانی :

در این باره که خود کلمه تاریخ چگونه به وجود آمده و به اصطلاح چه معنایی دارد، از لحاظ لغوی لفظ تاریخ طبق آنچه که غربی ها گفته اند و شاید هم موجه باشد اولین بار در فرهنگ یونانی به کار رفته است. لفظی که در زبان یونانی بکار می رفته «هیستوریا» و الان در اکثر زبانهای اروپایی کلمه «هیستوری - History» معادل «تاریخ» به کار می رود. این اصطلاح برمی گردد به لفظ یونانی هیستوریا که به معنای داستان است یا به معنای سرگذشت. از قرار معلوم این کلمه را برای اولین بار هرودوت به کار برده، یعنی ما نوشته ای سابق بر هرودوت نداریم که این کلمه را به صورت اصطلاحی برای آنچه ما «تاریخ» می گوئیم به کار برده باشد. اما هرودوت نام کتاب خودش را هیستوریا گذاشته و عنوان کتاب بسیار معروف است و سپس این نام توسط دیگران و مورخان دیگر تا به امروز استمرار یافته و این کلمه را به کار می برند.

در فرهنگ ما تاریخ از ریشه اریخ به معنای «زمان چیزی را تعیین کردن» یا وقت چیزی را به اصطلاح معین و مشخص کردن است. و ریخ و اریخ ریشه‌های توریخ و تأریخ هستند که تاریخ از این ریشه آمده و در اصل تاریخ به معنای زمان چیزی را مشخص کردن است. این از لحاظ لغوی بود؛ اما از لحاظ معنا و محتوا، این کلمه در دوره‌های مختلف چنان که آقای دکتر شیخ اشاره فرمودند معانی بسیار متعددی داشته است. یعنی برداشت و تلقی که مورخ از جریان داشته و از علم، در بینش و شناخت او نسبت به علم تاریخ اثر می‌گذاشته است. مثلاً، در نظر هرودوت علم تاریخ بیشتر ناظر به ثبت و ضبط وقایع بوده است. یعنی کار مورخ فقط این بوده است که هرچه دقیقتر و بسا روش‌های هرچه درست‌تری وقایع را ثبت و ضبط بکند، تا آنجائی که در حوزه توانایی اوست. و این گاهی از راه مشاهده شخصی است، گاه از راه روایت و از راه نقل است مطابق همان امکاناتی که در اختیار مورخ قرار داشته و گاه به طرق دیگر. بنابراین در مفهوم یونانی، کلمه تاریخ مربوط به سرگذشت انسان و ثبت و ضبط وقایع اوست به صوت جزئی و تک‌تک. خوب ممکن است که مورخ نتیجه‌گیری‌هایی بکند، قوانین کلی هم به اصطلاح از ملاحظه این جزئیات درک بکند. ولی کار مورخ تا آنجا که مورخ است بیشتر ناظر به همان ثبت و ضبط وقایع می‌شود. و خلاصه اینکه در یونان، برای اولین بار، تاریخ به صورت یک علم درآمد. حالا ممکن است که واقعاً در یک جای دیگری هم تاریخ به صورت علم بوده، در چین، در نزد چینیان فرض کنیم به صورت ثبت و ضبط وقایع، آنچه که امروز گرنولوژی یا وقایع‌نگاری است شاید بوده، ولی پدر تاریخ به طوری که معروف است هرودوت است. و این ناشی از این است که یونانی‌ها به طور رسمی در تاریخ نیز - مثل بسیاری از دانش‌ها - پیشقدم هستند.

امروز مسلماً تاریخ از این معنای محدود تجاوز کرده است و کار مورخ تنها ثبت و ضبط وقایع نیست، بلکه نگرش و بررسی تاریخی معنائی بالاتر از ثبت وقایع دارد. مثلاً فرض کنید از نظر کسی مثل هگل، اصلاً تاریخ علم وجود است. یعنی محدود و منحصر نمی‌شود به ثبت و ضبط، بلکه مورخ یک کسی است که ناظر به تمامی صحنه وجود است و بیننده و تماشاگر وجود است. کار مورخ توصیف است، ولی نه تنها وقایع را بلکه سیر جریان وجود را. به تعبیر او مورخ روح را و ظهور روح را در عالم وصف می‌کند. پس از نظر او تاریخ معنای وجودی دارد، بیشتر از اینکه مربوط به بعضی از وقایع بشود.

نکته دوم اینکه در فلسفه امروز، مثلاً در نزد کسانی مانند هایور و دیگران «تاریخ‌مند» بودن مخصوص انسان است. این خصوصیت را «هیستوری سیت» می‌نامند. بدین گونه انسان از تمام موجودات عالم متمایز می‌شود. انسان از شیمی و نبات و حیوان جدا می‌شود. تاریخ‌مند می‌شود؛ یعنی وجود تاریخی پیدا می‌کند.

بدین ترتیب می‌بینیم که تاریخ معانی و اعتبارات متفاوتی پیدا می‌کند.

ولی اگر بخواهیم یک قدر مشترکی در میان اینها همه پیدا بکنیم، شاید بتوانیم بگوئیم «علم تاریخ» به اصطلاح - شدن و صیوروت و سرگذشت انسان را بررسی می‌کند، در این عالم». یعنی بخصوص با انسان ارتباط دارد و به این معنا شاید موجودات دیگر تاریخی نباشند و اگر هم تاریخ دارند این انسان است که برای آنها تاریخ می‌سازد. مثلاً فرض بفرمائید یک نفر انسانی که می‌آید دربارۀ «کره زمین» تاریخ می‌نویسد، این انسان است که می‌آید تاریخ او را بررسی می‌کند و او را دارای تاریخ می‌کند، اگر نه زمین شعوری ندارد، آگاهی ندارد از این که واقعا وجودی دارد. این - به اصطلاح - تاریخ‌مندی اصولا مستلزم نوعی خودآگاهی است که خاص وجود انسان است.

دکتر شعبانی :

خیلی متشکرم آقای دکتر اعوانی. بدون تردید صحبت کردن راجع به تاریخ پارا می‌کشاند همیشه به بحث علم و تاریخ و بعد هم فلسفه. با اینکه بنده اینها را از لحاظ خودم طبقه‌بندی کردم که ابتدا معنای تاریخ را ارزیابی کنیم بعد بیاییم به علم تاریخ و بعد هم فلسفۀ تاریخ، حضرت عالی خوب نکاتی را اشاره فرمودید که خواه ناخواه اینها را در یکدیگر ادغام می‌کرد و اینها هم از الزامات این بحث است. حال با توجه بیشتر به این نکته ما بعضی از مسائل را یعنی بخصوص علمیت تاریخ را و بعد هم فلسفۀ تاریخ را با اجازه شما در مرتبۀ بعدی بحث صحبت می‌کنیم. مطلب را ادامه می‌دهیم.

همانطور که آقای دکتر اشاره فرمودند - به حق - تاریخ بار معنایی مختلفی در زمان‌های مختلف تاریخ به خودش می‌بیند. یعنی تاریخ به تعبیر جناب آقای دکتر شیخ از جایی شروع می‌شود که هرودوت آغاز کرده و سرگذشت افسانه است. کتاب او هم که دوبار ترجمه شده به فارسی - هرچند ناقص - به هر حال باز انباشته است از این سلسله مسائل و ما می‌دانیم که بار عظیمی از تاریخها و تاریخ نویسیها راهمین نکات افسانه‌ای و مسائل سرگذشتی پسر کرده و تردیدی هم نیست که اینها چون به اعتبار حدوث خودشان یک جایی در تاریخ باز می‌کنند، انسانی بودنشان هم وجه دیگری از اهمیت و دلیل ماندگاریشان در حافظه‌ها و ذهنها و خاطره‌ها هست.

جنابعالی - آقای دکتر رادمنش - چنانچه درباره لفظ تاریخ و تعریف تاریخ مطلب دیگری دارید لطفاً بفرمائید.

دکتر رادمنش

عرض می‌شود، معنی خودواژه تاریخ واصل کلمه، اگر بخواهیم به تفصیل عرض کنم، شاید بیش از سی معنی در این مورد دیده‌ام که من اگر فکر می‌کردم زمینه خاص بحث چیست، همه این سی معنی یا بیشتر را می‌آوردم. اما فعلا من آنچه که الان در ذهنم هست به بعضی اشاره می‌کنم.



در لغت عرب، تاریخ، تاریخ و تواریخ به معنی عرف الوقت، یا شناخت وقت، تعریف زمان، شناخت زمان، گذر زمان، خبری که گذشته یا «خبر من غیر» (خبر گذشتگان) می آید. هیستوار History در زبان فرانسه نیز مشابه همین است؛ یعنی به مسئله زمان اشاره دارد. آنچه که به زبان انگلیسی هیستوری History می گویند نیز مشابه همین است؛ یعنی به مسئله زمان و به مسأله وقت و آنچه که در وقت گذشته مربوط می شود. اما در اصطلاح، بسیاری از دانشمندان مسلمان خودمان مثل ابن جوزی، مسعودی و یعقوبی و مثل دیگران از فلاسفه و متفکرین اسلامی، هر کدام یک تعریفی در رابطه با اصل لفظ و کلمه تاریخ آورده اند. بنابراین یک بعد اصلی مسأله، آوردن تمام این معانی مختلفی است که درباره لفظ تاریخ صورت گرفته و گلچین کردن و انتخاب کردن بعضی از اینها که بیشتر از جهت مفهوم قابل قبول برای ما خواهد بود. با تعریف تاریخ همان طوری که فرمودند هر گروه و هر مکتب و طرفداران هر طرز تفکری، تاریخ را بنا به بینش و برداشت و تفکری که از تاریخ داشته اند معنی و مفهوم کردند. مثلاً تعریفی را که یک نفر مثل بوسونه^۱ که معتقد به جبر است و اعتقادش بر این است که هر چه در تاریخ صورت می گیرد ناشی از اراده الهی است و اراده بشر در مقابل آن ناچیز است، تاریخ را نیز بدین گونه تعریف می کند. همچنین سن آگوستین^۲ را هم می بینیم که همین معنی و مفهوم را از تاریخ دارد و در واقع یک تعریف جبری از تاریخ و با توجه به آن بینشی که از تاریخ دارد تعریفی سازگار با آن بینش برای تاریخ می آورد. او بر این اساس می گوید: تاریخ عبارت است از صحیح اراده و عمل پروردگار و تجلی خواستها و مشیت الهی. کسانی که اعتقاد به قهرمان پرستی دارند دقیقاً همین کار را با تاریخ کرده اند؛ یعنی

همان‌جوری که بوسونه تمام تحولات و فراز و نشیب تاریخ را به مشیت الهی نسبت می‌دهد، قهرمان پرستان می‌گویند که اصولاً تاریخ عبارت‌است از صحنه تبلور و تجلی اراده و آرمان قهرمان. یعنی تاریخ نیست مگر آنچه که قهرمان می‌خواهد و می‌سازد. همچنین تاریخ در نظر نژادپرستان معنائی متناسب با مکتب ایشان پیدا می‌کند. تعریفی که مارکس دارد مبتنی بر طرز تفکری است که از اوشناخته شده است. خلاصه، تعاریفی که از تاریخ داده شده و علت‌تنوع آنها به‌صورتی است که در این نمونه‌ها عرض کردم. در جلسه آینده انشاءالله حدود ۲۰، ۳۰ تعریف از تاریخ که با دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده، عرض می‌کنم. عجیب اینکه، به‌طوری‌که خواهیم دید بسیاری از این تعاریف به تاریخ می‌خورد؛ یعنی با تاریخ بیگانه نیست. این تعاریف مختلف از تاریخ باید همگی مورد توجه و تأمل قرار گیرد تا سره از ناسره شناخته شود. همان‌طور که حاج آقا فرمودند - وظیفه مهم ما این‌است که ببینیم کدام تعاریف القاء به تاریخ شده و کدام از درون و واقعیت خود تاریخ و از بستر تاریخ استخراج و استنباط شده است؛ چون این نکته واقعاً حائز اهمیت است. نظیر آن وضعیتی است که ما در تفسیر قرآن داریم یکی تفسیر به رأی می‌کند، یعنی رأی بر آیه تحمیل می‌شود و یکی واقعیتی را که در خود آیه و بطن آیه وجود دارد جلوه می‌دهد، بدون اینکه چیزی از پیش ساخته را به آن القاء کند.

مسئله دیگری هست که باید در جواب صحبتی که حاج آقا فرمودند بگویم و آن اینکه: در حقیقت، علی‌رغم اینکه بسیاری از تعاریف در تاریخ هست که واقعیت تاریخ را می‌رساند، اما در عین‌حال تنوع در همین‌ها وجود دارد؛ یعنی ضمن اینکه متفکر خواسته حقیقت تاریخ را بیان کند، اما به علت وجود تنوع و تعدد و وجهه‌های مختلف در تاریخ، در مسیر یکی از این وجهه‌ها قرار گرفته و یک تعریف خاصی از آن داده، بدون اینکه خواسته باشد القاء رای بکند. بنابراین - این در این بخش هم ما اختلاف رای و اختلاف نظر در مسائل تاریخی می‌بینیم چه، حرکت تاریخ مثل حرکت موریانه یا زنبور عسل نبوده که در یک قالب منسجم و محدود صورت گیرد. این یک واقعیت است که تاریخ مربوط به انسان است؛ تاریخ ابعاد، فراز و نشیب و شخصیت خاصی داشته است. حرکت‌های مختلفی در تاریخ وجود دارد که جلوه‌های شخصیت در تاریخ است. انسانها بنا بر ایدئولوژی‌شان حرکت‌هایی در تاریخ کرده‌اند. به فرض - ما اگر بخواهیم تاریخ عربستان را مطالعه کنیم، برای کل تاریخ عربستان نمی‌توانیم یک تعریف واحد بدهیم. عربستان قبل از اسلام است (دوره جاهلیت) جامعه‌ای که از انسانهای وامانده جاهل، عبث، پوچ و منحط تشکیل شده؛ سپس نوبت به عربستان صدر اسلام می‌رسد. بعد قرون اولیه اسلامی و همین‌طور... حرکت تاریخ خطه عربستان در این دوره‌ها یکسان نیست و یک الگوی واحد ندارد. اصولاً ملت‌هایی که در صدد تحقیق تاریخ آنها هستیم همیشه در یک حالت نبوده‌اند. ملت‌ها گاه در حال انحطاط بوده‌اند، گاه در حالت رشد فرهنگی، گاه در آغاز حرکت فرهنگ و گاه در نهایت و اینها همه اختلافاتی است که به‌ناچار در

تعابیری که از تاریخ می‌شود نفوذ می‌کند؛ ضمن اینکه ابعاد مختلفی در خود تاریخ هست که در این باب موثر است.

مسئله دیگری که باز برای ما قابل تعمق است و رویش بالاخص خیلی باید کار بشود، دیدگاه قرآن از تاریخ است و تعریفی است که قرآن از تاریخ دارد. واقعاً جای تأسف است که تاریخ در قرآن به عنوان قصه و در حد قصه برداشت شده و به قصه معنی می‌شود. این را نمی‌خواهم بگویم که می‌توانم اثبات کنم ولیکن برایش دلایل متعدد دارم که اصولاً برخورد قرآن با تاریخ به گونه‌ای است که در آن بهترین تعاریف، بهترین معانی و بهترین شناخت از علم تاریخ و از فلسفه تاریخ وجود دارد. آنچه که ما در ذهن به عنوان قصه می‌شناسیم و تعریفی که ما از قصه داریم عبارت است از جریانی که در گذشته بوده و تخیلات، هواها و خواسته‌های فرد و افسانه هم به آن اضافه شده است و با این خصوصیات است که «قصه» نامیده می‌شود. تاریخ قرآنی که ما می‌شناسیم از این معنی مبرا است. اصولاً کیفیت بسیار عمیقی در تاریخ قرآن وجود دارد. خلاصه این خیلی قابل بحث و بررسی است، که اصولاً دیدگاه قرآن درباره خود تاریخ و علم تاریخ و فلسفه تاریخ چه بوده است؟ اسلام بر گردن ما حقی دارد و باید حتی‌المقدور این حق ادا بشود، چه از لحاظ تئوری و چه از لحاظ عملی، انشاءالله.

در همین باب، یعنی جامعیت برخورد قرآن با تاریخ، اشاره دیگری دارم در تعاریف مختلفی که در تاریخ شده بعضی از تعاریف خیلی به واقعیت نزدیک تر است. تعریفی که ابن‌خلدون - اولین کسی که به تاریخ به عنوان یک علم نگاه کرد - آورده، از این گونه است. همان طوری که آقای دکتر اعوانی فرمودند تاریخ در نزد تمام ملتها بوده، در یونان قوی تر بوده. ولی طرح تاریخ به عنوان یک علم با اصول و قوانین مترتب بر آن و قوانین حاکم بر سیر و روند تاریخ کار کیست؟ مسلماً ابن‌خلدون؛ که حتی خود علمای تاریخ در غرب نیز نتوانسته‌اند این حقیقت را کتمان کنند. ابن‌خلدون از لحاظ علم تاریخ و فلسفه تاریخ، پدر این علم است. بعد من اثبات می‌کنم که همه این دیدگاهها را ابن‌خلدون از قرآن گرفته؛ یعنی آن ایده‌ها را از قرآن استخراج کرده و با تفکر و روشی که در اسلام بوده پرورانده، ساخته، جهت‌گیری کرده که شاید اینجا جای شرح آن نیست. چون ما اینجا فقط درباره اصل کلمه داریم صحبت می‌کنیم.

باز چیزی که در اینجا به عنوان اشاره در تعریف تاریخ از قرآن می‌خواهم بگویم این است که اصولاً تاریخ در قرآن به معنی سرگذشت تمدن‌ها آمده. آقای دکتر اعوانی فرمودند «تاریخ داستان شدن انسان است» این یک تعریف خیلی خوب است؛ یعنی وجود صیوررت در تاریخ را گوشزد می‌کند، در مقابل بسیاری از تعاریفی که از تاریخ شده ولی تاریخ را جامد، خشک و ایستا معرفی می‌کند. در این تعریف تاریخ یک حالت پویایی دارد. در بسیاری از تعاریف غیر قرآنی حالت پویایی وجود ندارد یا تعریف فقط یک بعد از تاریخ را نمایانده است. ما

می‌بینیم تعریفی که در قرآن وجود دارد پویائی تاریخ را می‌رساند. مثلاً قرآن برای شهرنشینی از ماده تمدن استفاده کرده، در فرانسه سیویلزاسیون به کار رفته و در انگلیسی سیویلیزیشن Civilization، در عربی از کلمه تمدن و حضارت استفاده می‌شود^۳ که البته هیچکدام از واژه‌های عربی، فارسی و اروپائی معنی و مفهوم واقعی تمدن را نمی‌رساند. قرآن ماده «عمران» را به کار برده است و می‌گوید: ما شما را در زمین پدید آوردیم و رسالت اشعار و عمران زمین را به شما دادیم^۴. تاریخ به این معنی عبارت است از: «حرکت‌عمرانی انسان در زمین».

می‌بینیم که در این معنی يك نوع پویایی استمرار و تحول وجود دارد.

آنچه عرض می‌کنم - در واقع - بیشتر پیشنهادهایی است که ما این مقطع‌ها را و بخشها را از هم جدا نکنیم. روی هر بخشی دقیقاً تعاریفی بیاید و آنچه که به درد ما می‌خورد استخراج بشود و کنار هم گذاشته بشود. يك نظر دیگری هم دارم و آن این است که اگر بشود درباره هر کدام از این بخش‌ها - اگر واقعاً می‌خواهد کار عمیق بشود - حالت سمینار ماندنی در نظر گرفته شود. یعنی اینکه به فرض راجع به يك بخش - چنانکه ملاحظه کردیم - موضوعات خیلی زیادی را آقای دکتر شعبانی با همکاری بنیاد تاریخ نوشته‌اند که بحث شود. پیشنهاد می‌کنم اینها تقسیم بندی بشود در سمینارهایی که گفتیم به بحث گذاشته شود. کسی هم که در سمینار نظر می‌دهد باید دفاع بکند، سؤال بشود، ابعاد مطلب تجزیه و تحلیل بشود. هر کدام از بحث‌ها اگر به این شکل برگزار شود گمان می‌کنم همان چیزی هم که مورد نظر شما هست برآورده خواهد شد، یعنی سؤال کردن، بحث کردن برای رسیدن به يك نتیجه قابل اعتماد که ثمره آن - انشاءالله - مفید برای همه باشد.

آقای معادیخواه

بنده هم می‌خواستم باتشکر از آقایان اساتید محترم روی کیفیت کار تکیه کنم که منظور آقای دکتر رادمش هم قطعاً همین است. سؤالهای مهمی مطرح است که انتظار داریم از محضر آقایان استفاده شود. فعلاً بنده به عنوان اقسامی شتابزده این تعریف را ارائه می‌کنم تا موضوع بحث قرار گیرد. می‌توان گفت که تاریخ عبارت است از: «چگونگی شدن جهان، انسان و جوامع انسانی».

دکتر رادمش

مسئله این است که ما اگر بخواهیم تمام این قسمت‌ها را بحث کنیم ممکن است. اما تمام اینها مربوط به تاریخ نمی‌شود؛ یعنی ما اگر بخواهیم تطور و تکامل جهان را در محدوده تاریخ بیاوریم وارد مرز تکامل، مردم‌شناسی، فیزیک یا علوم دیگر شده‌ایم. اصولاً تاریخ (حتی در قرآن هم این‌طور است) در رابطه با سرگذشت انسان و اجتماعات است و بس. اگر ما بخواهیم همه مسائلی را که حاج آقا فرمودند مطرح کنیم نمی‌توانیم واقعاً به ریشه و عمقش برسیم. مسائل مختلفی هست که اینها يك سیرری داشتند و تحولی داشتند و تکاملی داشتند و

بعضی در ارتباط با انسان بودند و بعضی‌ها در غیر ارتباط با انسان. حتی چیزهای بسیار نزدیک‌تر به انسان مثل تکامل انسان جزء حریفه تاریخ نمی‌آید و تاریخ این مسائل را به علوم دیگری واگذار می‌کند.

دکتر اعوانی

عذر می‌خواهم. فکر می‌کنم البته تاریخ معانی عام و خاص دارد، هر کلمه را می‌شود به معنی اعم به کار ببریم. مثلاً در فلسفه الهیات اعم و اخص می‌گوئیم، تاریخ هم فکر می‌کنم يك معنای اخصی دارد و معنای اعمی. اگر به معنای اعم بگیریم خوب شاید هم نتوانیم تاریخ جهان بگوئیم و اصولاً هر چیزی در این جهان تاریخی دارد، یعنی سرگذشتی دارد. ولی البته تاریخ معنای اخصی دارد که يك مورخ رسمی درباره آن صحبت می‌کند. اما اینکه اشاره کردند به تاریخ عام انسان و تاریخ جهان آن هم در جای خود معنی دارد؛ یعنی مثلاً فرض بفرمائید میز يك سرگذشتی دارد که برای خود او ممکن است معلوم نباشد اما این انسان است که به جهت اینکه به يك مرحله‌ای رسیده که خودآگاهی است، آگاهی و توجهی که دارد تاریخ یا سرگذشت آنرا بیان می‌دارد.

آقای طاهری

بنده ضمن تایید فرمایش آقای دکتر اعوانی در مورد امکان عمومیت دادن به اصطلاح تاریخ تصور می‌کنم تذکر آقای دکتر رادمنش به موقع و قابل توجه باشد. این را بنده بیشتر از این جهت که پس از ختم جلسه مسئولیت تنظیم بحثها را عمده دار هستم عرض می‌کنم. تاریخ البته می‌تواند به بسیاری از موجودات جهان اضافه شود، می‌توانیم بگوئیم تاریخ جهان، تاریخ انسان، تاریخ زمین و غیره. ولی ظاهراً آنچه در اینجا به خاطر آن جمع شده‌ایم تحقیق پیرامون تاریخ به معنی اصطلاحی آن است که به اجتماع انسانها مربوط می‌شود با قید «گذشته»، و اگر بحث قرآنی هم داشتیم قاعدتاً در همین مقوله است. دیگر اینکه پیشنهاد می‌کنم ترتیب منطقی را رعایت کنیم و خیلی برای پرداختن به بعضی فصلهای متاخر، مثل تاریخ در قرآن عجله نکنیم. البته اگر نوبت به این قسمت رسید، انشاءالله بنده هم عرایضی خواهم داشت.

دکتر شیخ

انشاءالله از لطفان استفاده خواهیم کرد. اما چند نکته‌ای که می‌خواستیم با استفاده از بیان دوستان عرض کنم، یکی این است که در واقع يك طرف تمام قضایای عالم انسان است. مثالی که آقای دکتر زدند مربوط به میز بود، اما تنها میز با انسان تاریخ‌دار و معنی دار نمی‌شود. بلکه اگر انسان نبود ادیان هم شاید به اصطلاح علت وجودی نداشتند. بار امانت به گردن انسان است، بار علم هم به گردن انسان است، همه قضایا يك طرفش انسان است، حالا تاریخ باشد یا غیر تاریخ، علوم تجربی باشند یا علوم انسانی. در همه اینها طرف

اصلی انسان است. بنابراین منتزِع کردن تاریخ و فقط جنبه انسانی به این دادن، علوم دیگر هم صدایشان درمی آید و می گویند ما هم همین طوریم واقعا هم همین طور هستند. خوب پس منشأ تمام امور انسان است؛ منتهی جهت فرق می کند که بگوئیم ما به چه جهت راجع به همین انسان داریم می پردازیم اگر هم به طبیعت پرداختیم، حتماً جهت دارد. برای اینکه انسان که کار به طبیعت دارد می خواهد تسخیر کند و یا خودش را حفظ کند، از پیشامدهای تاریخ هم همین دید را قطعاً دارد. انسان منتزِع از گذشته نیست، وصل به آتیه هم هست؛ یعنی يك امر مستمر تاریخ است، از گذشته شروع شده والان هم هست، به آینده هم انتقال می یابد. واقعا نسل گذشته هر چه داشته و انجام داده همینطور به نسل حاضر منتقل کرده است. اشاره ای فرمودند راجع به معنی بعضی از آیات شریفه قرآن، حالا چون کتاب آسمانی ماست و کتاب اساسی اسلام و در مقام بلاغت در حد اعلاست وحدی برای رسایی و بلاغتش نمی شود معین کرد و معنای رسایی این است که هر مفهوم و معنایی را ما بتوانیم استنباط کنیم. در مورد معنی قصه، وقتی که در ذهن خودمان معنای خاصی به قصه دادیم، البته آن وقت دلمان نمی خواهد که قرآن با آن دید به قصه پرداخته باشد؛ درحالی که خود قرآن می گوید و نحن نقص عليك احسن القصص. به هر جهت قصه در قرآن به معنای اسطوره یا به معنای بافتنی نیست، گذشته از اینکه به قول عربها المجاز قنطرة الحقیقه. يك وقت ما يك مطلب را قصه هم می گوئیم، ولی آن در يك نصیحت نهفته است. اصولیون يك بحث شیوایی در اینجا دارند، در مورد دلالت های منطقی و صریح و دلالت های ایما و اشاره. برای مثال، داستان در قرآن قصه است، ولی ما می فهمیم که خدا نمی کرده آن اعمالی را که قوم لوط در پیش گرفته بودند. از داستان حضرت یوسف تعابیر عفت و پاکدامنی و تمجید و تعریف از عفت را هم ما می توانیم به دست بیآوریم و باید هم به دست بیآوریم. خلاصه در قرآن مجید قصه به معنای عرفی آن نیست که به اصطلاح ساختگی باشد، بلکه واقعی است و شکی نیست لا اقل به اعتقاد ما مسلمانها هر چه که در قرآن آمده درست است و هیچ ریب و شکی در آن نیست (لاریب فیه). اما راجع به ابن خلدون که اشاره کردید، شاید قدری مبالغه شد. خود ابن خلدون اشاره می کند که قبل از من طرطوشی بوده که خمیر مایه علم عمران را یافته است. ابن مسکویه هم شاید اشاراتی داشته قبل از آن، ولی نه به صورت منسجم و دسته بندی شده - نه به نحوی که جامعه شناسان بعد داشتند - ولی به هر جهت در حد خودش که این را به عنوان يك علم به آن شکل و اصطلاحی و اسمی به آن بدهد، شاید خاص او باشد.

پس، من بحثم یکی این بود که انسانی بودن خاص علم تاریخ نیست، همه علوم يك پایشان انسان و انسانی بودن است. و دیگر آنکه می شود شواهد و نمونه های خیلی بارزی در باب تاریخ از قرآن مجید هم یافت، شاید هم بسیاری از مفسرین انجام داده اند. با این همه تفاسیر مختلفی داریم که به جنبه های

مختلف قرآن پرداخته‌اند، منتها باید زحمت کشید اینها را به اصطلاح یافت و جمع کرد والبته بسیار موضوع خوبی است.

آقای معادخواه

در مورد قصه تقریباً يك نزاع لغوی پیش می‌آید در داخل این بحث. قصه، البته، يك معنی عرفی پیدا کرده ولی در فرهنگ قرآن قصه به معنی پی‌گیری است. دقیقاً قصه به معنی ردپا پیدا کردن و ردیابی کردن و پی‌گیری کردن است و نه تنها قصه حضرت یوسف این‌طوری است، داستان مبارزات موسی که شاید از سیاسی‌ترین فصل‌های تاریخی قرآن باشد نیز بر همین روال است. محتوای سوره قصص نیز همین معنی را القاء می‌کند. در سوره «قصص» جریان مفسدین در برابر مرسلین به عنوان دو جریان تاریخی مطرح است و جاوی يك سسری پی‌گیری‌ها است و اصلاً روح تاریخ قرآن همین پی‌گیری و ردیابی جریان مبارزات حق و باطل در طول تاریخ است.

دکتر اعوانی

جناب آقای دکتر شعبانی اینها را تفکیک کردند، یعنی تعریف تاریخ و تعریف علم تاریخ و فلسفه تاریخ را و این تفکیک بسیار اهمیت دارد. مثلاً، این سؤال مطرح است که حد فاصل علم تاریخ با فلسفه تاریخ چیست؟ یعنی الان تا حد بسیار زیادی این دو تا باهم آمیخته‌اند و به همین جهت مورخان از دست فیلسوفان خیلی ناراحت هستند؛ برای اینکه بی‌جهت آمدند در علم‌شان که در تخصص ایشان نیست دخالت کردند. اما به هر صورت، يك وجهی دارد، فلسفه تاریخ هم يك علم حقیقی است، يك حسابی دارد. این سؤال که تعریف فلسفه تاریخی و علم تاریخی چی هست، چه چیزی را ما واقعاً مشخص بکنیم که اینجا فلسفه هست یا اینجا علم است. تفکیک علم از فلسفه و علم تاریخ از فلسفه تاریخ لازم است. باید حد و مرز این دو مشخص بشود تا اینها در همدیگر بی‌جهت دخالت نکنند. باز مسئله‌ای که مقدم بر آن مسئله است خود علم تاریخ است که: آیا تاریخ علم است یا نه؟ ما باید مشخص بکنیم که آیا تاریخ علم است که مسلماً علم است. بعضی مثلاً، مثل ارسطو منکر علم بودن تاریخ شده‌اند؛ به جهاتی که برای آنها اعتبار داشته، ولی واقعاً اعتبار ندارد. خلاصهً جهاتی که مورد نظر ارسطو است، این است که چون علم تاریخ ارتباط با جزئیات دارد و جزئیات بنا به تعریف او نه کاسب هستند و نه مکتسب، پس علم تاریخ نمی‌تواند علم باشد. چرا؟ برای اینکه با جزئیات سروکار دارد. حالا باید دید آیا واقعاً تاریخ با جزئیات سروکار دارد؟ می‌توانیم سؤال بکنیم که آیا واقعاً علم تاریخ با جزئی از آن جهت که جزئی است سروکار دارد یا این‌طور است که جزئی را مندرج می‌کنند در يك قانون کلی؟ این نظریه‌ای است که امروز رایج است. از طرف دیگر فلاسفه اسلامی همیشه در آغاز بحث، کار را خیلی شسته

روفته می‌گردند. ما انشاءالله می‌خواهیم همین‌کار را بنیم در مورد علم تاریخ. یعنی روش فلاسفه اسلامی را عمل کنیم نه پیش از پرداختن به هر علمی به اصطلاح مطالبی را که ریوس نمایی می‌نعتند، بررسی می‌گردند. ریوس نمایی یعنی برای اینکه یک علمی مشخص بشود، هشت ستون را مطرح می‌گردند. این هشت ستون اثر در مورد هر علمی پاسخ داده بشود، وضع آن علم برای ما مشخص می‌شود. بعضی از اینها البته مهم نیست اما بعضی‌ها بسیار اساسی است. مثلاً فرض کنید یکی از سئوالها این است که «واضع علم چه کسی بوده؟» می‌بینیم اثر بکوئیم از سطو بوده، یا هرودوت بوده، یا بکوئیم واضح علم در چین بوده یا در ماچین بوده، فرق نمی‌نند. این یک مسئله فرعی است یعنی، به اصطلاح، داخل در ماهیت شیئی نیست. ولی بعضی از این مسائل را که مطرح می‌کردند واقعاً در تبیین ماهیت علم نقش اساسی داشت؛ از جمله آنها سه سئوال بود که یکی اینجا بسیار اهمیت دارد و آن مربوط به موضوع است. یعنی علم وقتی علم می‌شود که موضوع داشته باشد و علم همیشه پیرامون موضوع خودش صحبت می‌کند، موضوع علم را هم تعریف می‌کردند چیزی که در آن علم درباره عوارض آن بحث می‌شود، یا عوارض ذاتی آن - مثلاً، فرض بفرمائید علم حساب درباره کم منفصل بحث می‌کند و هر بحثی بکند از آن خارج نمی‌شود، یا هندسه پیرامون کم متصل بحث می‌کند. خلاصه هر علمی برای اینکه علمیت پیدا بکند باید یک موضوع مشخصی داشته باشد ولو اینکه این موضوع اعتباری باشد؛ یعنی مهم نیست که موضوع یک موضوع حقیقی باشد و حتی اگر اعتباری هم باشد باید مشخص بشود.

حالا با این مقدمه می‌شود سئوال کرد: موضوع علم تاریخ چیست؟ یعنی چه چیزی هست که تاریخ درباره آن بحث می‌کند و به این اعتبار تاریخ علم می‌شود؟ خیلی از علوم هست که از جهت توجه به انسان مشتک است: انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و اخلاق همه اینها به نحوی درباره انسان بحث می‌کنند، یعنی مدار بحث آنها انسان است. پس ما به امتیاز علم تاریخ از جهت موضوع چیست؟ من فکر می‌کنم اگر ما این بحث را مطرح بکنیم که اصلاً موضوع علم تاریخ در نزد مورخان چه بوده و اینها نقد و تحلیل بشود، حد و مرز مشخص بشود، تا با دیگر رشته‌ها مخلوط نشود و به یک موضوع مشخص برسیم، خوب است. بعضی از چیزهایی در این زمینه که گفته‌اند اصلاً مربوط به علم نمی‌شود، مربوط به فلسفه می‌شود. ما اصلاً اینها را کنار می‌گذاریم چون ما می‌خواهیم فعلاً درباره فلسفه صحبت بکنیم یا فلسفه تاریخ. می‌خواهیم تاریخ را به عنوان علمیتش، اول درک کنیم. ثبت العرش ثم انقش. تا علمیتش ثابت نشده درباره فلسفه تاریخ هم نمی‌شود صحبت کرد. ما باید اول علمیت این را اثبات بکنیم. علمیت هم وابسته به موضوع است. باید واقعاً یک موضوعی را پیدا بکنیم و اقوالی را که نقل شده بررسی بکنیم ببینیم که آیا صحیح است، مطلقاً، یا صحیح نیست و چه اندازه قابل نقد و بررسی است.

آقای معادیخواه:

عرض خاصی ندارم، منتها خواستم پیرو آنچه درباره قرآن و تاریخ گفته شد عرض کنم یکی از کارهای اساسی که در بنیاد تاریخ می‌شود، همین مسئله آغاز حرکتی است در جهت اینکه تا حدی تاریخ در قرآن شناخته شود که برحسب برآورد مثلا سرانگشتی، حداقل معلوم شود توجه قرآن به تاریخ در چه حدود است. می‌توان گفت حدوداً ۲۰ قرآن تاریخ است، حال چه تاریخ جهان، چه تاریخ انسان، چه تاریخ جوامع، چه فلسفه تاریخ، این قانونمندی‌هایی که به‌رحال مطرح شده همگی در قرآن ریشه‌های قابل طرح دارد. هم‌چنین به نظر من فرمایش آقای دکتر رادمنش کاملاً درست است که قرآن از این نظر خیلی ناشناخته است و به‌طور کلی وقتی اصطلاح فقر تاریخی گری یا فقر تاریخ‌نگاری یا امثال اینها گفته می‌شود، می‌بینیم درباره وضع ما و قرآن هم صدق می‌کند؛ یعنی مهجور بودن قرآن - یا محرومیت و بی‌توفیقی ما - به‌خوبی حس می‌شود و درک می‌کنیم که از این فیض استفاده نمی‌شود. قرآن از آن جهت که فلسفه نزولش نجات انسانها است، هرچه بیشتر انسانها نجات پیدا کنند طبعاً فلسفه وجودیش تحقق پیدا کرده است. در تعابیر و متون حدیث هم هست که در روز قیامت قرآن از يك عده‌ای شکایت می‌کند، نسبت به عده‌ای هم شفاعت می‌کند و طبعاً شکایتش از آنها است که قرآن را مهجور کردند که... واتخذوا هذا القرآن مهجورا. مواردی که قرآن مهجور شده واقعاً یکی هم در همین مسئله تاریخ و علم تاریخ است. بنده در ضمن اینکه فرمایشات آقای دکتر رادمنش را از این جهت قبول دارم، اما درباره قسمت دیگر فرمایشات ایشان حاشیه‌ای دارم:

معمولاً رسم اینطور است، شاید هم واقعاً همینطور باشد که از ابن‌خلدون خیلی تجلیل می‌شود و غلوی در حد شخصیت ایشان می‌شود. تصور من این است که این مطلب، که از جهتی شاید باشد، اما از جهت دیگری هم بعیند نیست که آن تبلیغاتی که غربی‌ها برای ابن‌خلدون می‌کنند يك مقدار محضالله و محضاللعلم نباشد. یعنی در مواردی هم در حقیقت شاید بشود طور دیگری درباره ابن‌خلدون بحث کرد. يك وقت من نگاه می‌کردم، به‌عنوان مثال، می‌دیدم که واقعاً جایگاه عاشورا را در تاریخ ابن‌خلدون قابل بحث و جای تعجب است؛ حالا ولو اینکه ابن‌خلدون فرضاً مخالف عاشورا و امام‌حسین هم باشد، هیچ بحثی نیست. اما جایگاه عاشورا به‌عنوان يك حادثه مهم تاریخی در تساریخ ابن‌خلدون چگونه باید باشد؟ بالاخره يك کتاب تاریخ است و باید مسائل را مطرح کند؛ اما حدوداً يك صفحه و خورده‌ای همه جریان عاشورا در تساریخ ابن‌خلدون جا دارد آن‌هم به‌يك شکل عجیب و غریب. درحالی که مثلاً مقایسه‌اش بکند آدم با پیش پا افتاده‌ترین واقعه‌ای که در دربار فلان‌شاه اتفاق افتاده، کلی

عرضش، طولش، صدرش، ذیلش و خلاصه جزئیاتش با آب و تاب بیان می‌شود. اینها را هم به‌هرحال یک نظری باید کرد، البته به‌دور از یک بی‌توجهی‌هایی که نسبت به خدمت کسی کفران نشود. غرض این است که مجبور بودن قرآن، در موارد زیادی از جمله در مورد تاریخ، واقعاً یکی از مسائلی است که مسأله گرفتارش بودیم و هستیم. الان هم باید به‌هرحال از یک جایی شروع بشود تا زمینه یک تحولی بشود. امیدواریم که این ثواب به بنیاد تاریخ برسد.

هم‌چنین من در رابطه با فرمایشات آقای دکتر اعوانی می‌خواستم عرض کنم که تاریخ را اگر پسوندش را نیاوریم شاید موضوع برایش تراشیدن کار سختی باشد. تاریخ مطلق وجود ندارد یا شاید وجود نداشته باشد. البته ممکن است خود به‌خود انصراف تاریخ به یکی از انواع تاریخ باشد، یعنی وقتی می‌گویند تاریخ به‌طور مطلق، مثلاً منظور تاریخ حرکت انسان باشد. اما این انصراف معنایش آن نیست که آن تاریخ، تاریخ مطلق است، آن‌هم باز تاریخ نسبی است؛ اما به‌دلیل آن تبادل عرفی در حقیقت پسوندش حذف می‌شود یا مضاف‌الیه حذف می‌شود.

دکتر اعوانی :

خیلی مهم است موضوع تاریخ و باید مشخص بشود، تعریف بشود و چنانچه مشخص نباشد اصلاً خود علمش مبهم می‌ماند؛ یعنی البته صد در صد تاریخ «علم» است. ولی خوب برای رسیدن به نتیجه باید معلوم شود چه موضوعاتی در قلمرو تاریخ قرار می‌گیرد. ما موضوعاتی داریم که خارج از تاریخ هستند، مثلاً فرض بفرمائید خدا تاریخ ندارد. درباره بعضی چیزهای دیگر مطلقاً نسبتی نمی‌دهیم. اما انسان را به اعتبار اینکه در مسیر صیروت و هستی و شدن است و سرگذشتی دارد، در قلمرو تاریخ قرار می‌دهیم. شاید بعدی از انسان هم باشد که تاریخ‌مند نباشد. اما باید به هر صورت این مسئله مشخص بشود که آیا همه وجود تاریخی است یا نه؟ هرچه که وجود داشت لزوماً تاریخ ندارد. حالا یک نفر ادعا می‌کند هر چیزی که هست تاریخی است در حالیکه آنچه زمان ندارد، تقویم ندارد تاریخ هم ندارد. یک عده هستند که این ادعا را دارند که هرچه هست خارج از تاریخ نیست. مثلاً مادیون این حرف را می‌زنند، موجود را مساوی با زمان می‌دانند و مساوی با تاریخ، یعنی برای وجود مرتبه‌ای که برای آن زمان‌بندی و تاریخ‌مندی نباشد، مطلقاً قائل نیستند. این مسئله باید مورد بحث قرار بگیرد. اگر اثبات بشود که وجود داشتن مساوی با زمان‌مند بودن نیست، نظریه آنها باطل می‌شود. اعتقاد ما بر این بوده و هست که موجوداتی هستند و حقایقی هستند و رای تاریخ که تاریخ و صیروت تاریخی در آنها راه ندارد، اعم از اینکه حقایق ازلی باشند یا جز آنها. مثلاً فرض کنید ریاضیات یا اینکه رای اینها باشند، مثل خدا. به‌هرصورت اگر این مسئله طرح بشود، بسیاری از ابهامات حل می‌شود و این به‌نحوی تعریف تاریخ را و موضوع تاریخ

را از ابهام خارج می‌کند و به تفصیل و وضوح می‌رساند. اما يك مسئله هم واقعاً در مورد قرآن هست، یعنی قرآن نه تنها از این حیث بلکه از تمام جهات بایستی مورد دقت قرار گیرد. عده‌ای به حق به ضرورت‌هایی به بعضی از آیات توجه کرده‌اند که احکام بوده و مورد نیاز بوده والان ما چرا به فلسفه تاریخ در قرآن توجه نکنیم که واقعاً هنگام ضرورت آن است. قرآن البته کلام الهی است و هادی است. ما ناچار هستیم مسائل را با قرآن بسنجیم، چون قرآن کتاب هدایت است، آنجایی که انسان گیر می‌کند یا با ابهامی روبرو می‌شود، جایی که انسان راه را گم می‌کند و نمی‌داند چه سوئی باید برود. البته نظریات دیگری هست، اما هرچند هم آن نظریات جالب باشند خالی از ظن و گمان نیست یعنی حالت نسبی بودن یا ظنی بودن در آنها هست. ولی قرآن می‌شود گفت که انسان را هدایت می‌کند به آنچه که مطلق است و جنبه نسبییت ندارد. روش قرآن این است: وقتی يك جریان را مطرح می‌کند اعلی و اتم آن را می‌آورد، مثلاً، درباره ظلم یا کفر یا درباره قومی که از خداوند و از امر خداوند عصیان کرده‌اند، فرد اعلی و اتم را می‌آورد تا تمام موارد دیگر در همان فرد اعلی و اتم مندرج شود. این است که به نظر بنده هرچه کار بشود درباره قرآن، البته کم است. این آیاتی هم که به اصطلاح قصه است، وجهش مهم است؛ مثلاً داستان حضرت یوسف که صحبت شد؛ يك دفعه ضمن داستان يك آیه‌ای را بیان می‌کند که تمام حکمت مسأله را بیان می‌کند. مثلاً. «والله غالب علی امره ولو کره المشرکون» که خداوند بر امر خودش بر جریان کار خودش غالب است، اینها هرکاری دلشان می‌خواهد بکنند، سرانجام بی‌روزی با اوست. می‌بینیم در خلال بیان يك جریان تاریخی حکمت آنرا هم به صراحت بیان می‌کند، تمام فلسفه و حکمتش را آشکار می‌کند به طوری که از محدوده داستان بیرون می‌رود.

دکتر شعبانی :

بسیار متشکرم. آقای طاهری حضرت عالی صحبتی دارید؟

آقای طاهری :

من فقط حاشیه‌ای می‌خواستم بزنم به فرمایش ایشان که در این مورد که تاریخ به خدا نسبت داده نمی‌شود، به فرشتگان نسبت داده نمی‌شود و به طور کلی به آنچه که در زمان و مکان نمی‌گنجد نسبت داده نمی‌شود. این البته خوب است و درست، ولی بیشتر بحث فلسفی است. یعنی اگر ما وراء الطبیعه‌ای ثابت شد خود به خود جزء مشخصاتش این هست که از قلمرو تاریخ بیرون است؛ یعنی ما در تاریخ زحمتی روی این مسئله نداریم. آنجا یعنی در فلسفه، پنبه بحث به هر شکلی که زده شد، به هر صورت، ما اینجا قلمرومان مشخص می‌شود و مارکسیست‌ها هم که می‌گویند همه چیز تاریخی است، این حرفشان در واقع بیرون

همان تزی است که در آنجا دارند. چون در آنجا موجود خارج از زمان و مکانی را نمی‌پذیرند، در نتیجه اینجا همه چیز تاریخی می‌شود. خلاصه اینکه به نظر نمی‌رسد در يك بحث مربوط به تاریخ لازم باشد روی این مسأله که همه چیز تاریخمند است یاخیر؟ به تفصیل بحث بشود، بلکه این بحث اصولاً مربوط به فلسفه است. البته در فلسفه بحث مفصل دارد ولی بالاخره پس از جر و بحث‌های فلسفی به هر نتیجه‌ای برسیم تکلیفمان در اینجا خودبه‌خود روشن است.

دکتر اعوانی :

فلسفه تاریخ را هم در نظر بگیرید یعنی فرض بفرمائید بنده مثلاً مارکسیسم را می‌خوانم یا فرض کنید يك گرایش دیگری را که مبتنی بر مبنائی شبیه به مارکسیسم است. این باید به هر صورت مشخص بشود، یا درست است یا نیست. مخصوصاً وقتی تعارض پیدا می‌کند با دید الهی که مجموع اینها را می‌شود در دو دید خلاصه کرد: دید الهی، دید غیر الهی، باید مشخص بشود.

آقای طاهری

بلی باید مشخص باشد و بشود، ولی در مقدمه تاریخ فقط می‌شود گزارشش را داد. به علاوه، می‌خواستم این را اضافه کنم که ما آن مبنای ماوراءالطبیعی را بپذیریم یا نپذیریم، می‌توانیم در اینجا قرار داد داشته باشیم که موضوع تاریخ آن چیزی است که زمانمند باشد، مکانمند باشد، دارای تصور و سیوروت باشد یا حتی محدودتر، مربوط به عمل انسان‌ها باشد یا محدودتر، عمل اجتماعی انسانها باشد. این دو منافاتی باهم ندارند بر فرض که هرگونه وجود ماوراء - طبیعی هم رد بشود یا بخش نیمه‌کاره بماند، ما می‌توانیم بگوئیم تاریخی که ما روی آن کار می‌کنیم یا روی فلسفه‌اش کار می‌کنیم این محدودیت را دارد که فقط و فقط درباره اعمال اجتماعی انسانها در گذشته است.

دکتر اعوانی :

درست است. بنده البته عذر می‌خواهم. بحث تاریخ يك بحث علمی است و وارد مسائل فلسفی طبعاً نمی‌شود، ولی يك جایی باید این بحث مطرح بشود؛ چون مخالفان همیشه آنجا مراقبند و اگر مسأله روشن نشود همانجا راه را بر ما می‌گیرند. توجه کردید؟

ما می‌خواهیم واقعاً يك وجهی داشته باشد، اساسی داشته باشد که این حرف را زدند بی‌اساس بوده یا جهتی داشته؟ به هر صورت، خواه ناخواه این را در فلسفه قدیم ما گفته‌اند که مبادی علم باید در فلسفه مطرح بشود، اثبات بشود؛ اگر این مبادی که تاریخ از آن شروع می‌کند اثبات نشده باشد، اصلاً علمیت ندارد. مبادی علمی اگر شسته و روفته نباشد، اثبات شده نباشد، اصلاً

پایه‌ای ندارد که به آن «علم» گفته شود.

آقای معادیخواه :

در این قضیه حق با شماست که همه چیز به فلسفه نیاز دارد.

دکتر اعوانی :

نه منظور صرف نیاز به فلسفه نیست، باید اثبات شده باشد وگرنه اگر ما بگوئیم که این مبادی را من قبول ندارم یا کسی که می‌گوید من این را قبول دارم، اگر اثبات برهانی نباشد و قراردادی و دلخواهی باشد، اصلاً علم نیست. علم آن است که یقینی باشد، نه فرضی. مثل اینکه، فرض بفرمائید، بنده بگویم که مثلاً این خانه زاهرچوری دلم می‌خواهد بسازم، خوب هرچوری که دل انسان بخواهد بسازد خانه نمی‌شود؛ یعنی باید پایه مشخص باشد، معلوم باشد، نقشه هم همین‌طور. پرداخت قدمای ما به علم اینطور بوده؛ امروز يك مقداری مسائل پیش آمده به دلیل اینکه بحث را همین‌طوری از يك جایی شروع کرده‌اند و نه از آنجایی که باید شروع بکنند. البته منظور در فلسفه علم است که باید این مسائل مطرح بشود به شیوه قدمای خودمان.

آقای معادیخواه :

بله فقط همین. ایشان منظورشان این بود که می‌شود اینطور گفت که تعیین قلمرو تاریخ بستگی دارد به جهان بینی ما. اگر در جهان ما پدیده‌هایی را فوق زمان و ازلی و ابدی دیدیم، آن پدیده‌ها از قلمرو تاریخ خارج خواهند بود و اگر جهان بینی ما طوری بود که همه پدیده‌ها را اسیر زمان دیدیم، آن‌موقع همه چیز تاریخی خواهد بود. ولی جایی که این مسئله می‌تواند روشن بشود و تکلیف تاریخ و قلمرو تاریخ معلوم بشود، آنجا فلسفه است و نه تاریخ. به‌عنوان يك مسئله فلسفی جایش در فلسفه است و به‌عنوان مبادی هم همان‌طور که فرمودید باید در علمی غیر از تاریخ مطرح و حل‌اجی بشود.

□ ادامه دارد

1- Bossuet

2- Solint Augustin

۳- تمدن به معنی اخلاق شهریان در آمدن و شهرنشین شدن و الحضارة نیز به همین معنی در زبان عرب آمده است.

۴- هوانشاءکم من الارض واستعمرکم فیها.